**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020922**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم شهید صدر در بحث مفهوم شرط اشاره به دو مبنا که یکی‌اش منسوب به اهل منطق هست و یکی‌اش منسوب به ادبا هست می‌کند، آن مسلک به منسوب به ادبا را ایشان از محقق اصفهانی نقل می‌کند و مسلک منسوب به اهل منطق این هست که مفاد ادات شرط، مفاد جملۀ شرطیه ربط بین شرط و جزاست، ایجاد ربط بین شرط و جزاست، و مصب نسبت در بین شرط و جزا هست، نسبت تامه ولی مرحوم محقق اصفهانی مصب نسبت جزا می‌داند و آن را به ادبا نسبت می‌دهد و می‌گوید شرط واقع موضوع الفرض و التقدیر، یک همچین تعبیری هم فرموده. مرحوم آقای صدر در مقام استدلال‌هایی برای محقق اصفهانی و استدلالی برای مشهور می‌خواهد اقامه کند. برای مشهور اینجوری استدلال اقامه می‌کند ایشان که جملۀ شرط قبل از ورود ادات شرط مما یصح السکوت علیه هست، می‌گوییم جاء زیدٌ، ولی بعد از ورود ادات شرط دیگر یصح السکوت علیه نیست، ان جاء زید اکرمتُ، خب ان جاء زید به تنهایی یصح السکوت علیه نیست، نیاز دارد به ضمیمه شدن اکرمتُ، ایشان می‌خواهند بگویند که بنابر مسلک مشهور یعنی مسلک منسوب به اهل منطق می‌شود این مطلب را توضیح داد، تبیین کرد ولی بنابر مسلک محقق اصفهانی نمی‌شود آن را توضیح داد. ایشان می‌گویند که توضیح ذلک این که بدوا دو احتمال وجود دارد، یک احتمال این است که ادات شرط نسبتی که در جملۀ شرطیه هست از نسبت تامه بودن به نسبت ناقصه تبدیل کند، و همین باعث می‌شود که نسبت به جملۀ شرطیه یصح السکوت علیه بودنش از بین برود، لا یصح السکوت علیه بشود، یک احتمال دیگر این که نه نسبت تامه که بین فعل و فاعل برقرار بوده هنوز هم برقرار باشد ولی با این حال لا یصح السکوت علیه بشود. ایشان می‌فرماید احتمال اوّل با هر دو مسلک سازگار است و چون هم مشهور و هم محقق می‌توانند قائل بشوند به احتمال اوّل و مسلک خودشان را هم ملتزم بشوند، ولی احتمال دوم فقط با مسلک مشهور سازگار هست و ایشان می‌گوید اگر ما بتوانیم احتمال دوم را تثبیت کنیم این مطلب تمام است، اینجا یک نکته‌ای من قبل از این که کلام شهید صدر را ادامه بدهم عرض کنم آن این است که من اصلا تصویری که ایشان از نسبت تامه دارد برایم قابل هضم نیست، نسبت تامه چی است که بعد از آمدن ان هم هنوز وجود دارد، آن که از نسبت تامه می‌فهمیم اسناد هست، یعنی آن، حمل محمول بر موضوع هست، حمل فعل یعنی این که آن تصدیقی که در جمله هست ما آن را نسبت تامه می‌فهمیم. همان یصح السکوت علیه بودن هست من چیزی بیشتر از آن نمی‌فهمم اصلا ایشان چه تصویری از این قضیه دارد و این تصویر چگونه هست که این بحث‌ها را به این شکل دارد ایشان دنبال می‌کند؟ و واضح هم هست که لا یصح السکوت علیه، نسبتش هم نسبت ناقصه است. آقای صدر کأنّ این نسبت را به مشهور دادند که مشهور هنوز آن نسبت را نسبت تامه می‌دانند شرط را، و می‌خواهند بگویند همین هم درست است، مشهور هم اینجور نمی‌گویند، عبارت‌هایی که در کلمات مناطقه هست، عبارت‌هایی که، مثلا عبارت تفتازانی را که آنجا خواندیم، تفتازانی تعبیر می‌کرد که مثال معروف قضیۀ شرطیه این هست ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجودٌ، تفتازانی تعبیر می‌کرد که مفاد این قضیه بنابر مسلک اهل منطق این هست که وجود النهار لازم لطلوع الشمس، طلوع شمس ان کانت الشمس طالعة طلوع شمس تبدیل می‌شود، حالا ما که تعبیر می‌کردیم بهتر است به جای این تعبیر تغییر ندهیم ترتیب شرط و جزاء را بگوییم طلوع الشمس ملازم لوجود النهار، این تبدیل می‌شود به وجود الشمس دیگر، تبدیل می‌شود به مصدر، و تبدیل می‌شود به یک مفهوم افرادی از آن مفهومی که تصدیقی دارد آن به این تبدیل می‌شود. و مناطقه هم همین، ایشان می‌خواهد بگوید نه مشهور می‌خواهند بگویند هنوز نسبت تامه وجود دارد و برایش هم می‌خواهد، بعد هم استدلال کند، حالا بعد به استدلالاتش هم می‌پردازیم، و عجیب این هست که آقای هاشمی هم همین را پذیرفته، آقای هاشمی اینجوری تصویر کرده که اهل منطق می‌خواهند بگویند که دو تا نسبت تامه در قضیه وجود دارد آن دو تا نسبت تامه یکی در شرط است، یکی در جزا است، ادات شرط می‌آید این دو تا نسبت تامه را به همدیگر ربط می‌دهد. این را هیچ کسی نمی‌گوید، یعنی متصور نیست اصلا چجوری اینها بحث را اینجوری تصویر می‌کنند؟ تصریح اهل منطق این هست که با آمدن ادات شرط و جزا تبدیل به مفرد می‌شوند و این در کلماتش مصرح وارد شده این بحث‌ها، این چه تصویری هست که آقایان از کلمات اهل منطق و ادبا هم تصریح به این معنا می‌کنند که مفادش این هست، نمی‌دانم این چه مدل بحثی هست که اینها دارند. البته یک نکته‌ای را من اینجا ضمیمه بکنم آن این است که تبدیل جملۀ شرطیه و جملۀ جزاء به مفرد این ملازمه با این ندارد که ادات شرط به شرط اضافه بشود، یک بحث در کلمات در بحث اذا مثلا، در مغنی بود که عبارتش هم خواندم بحث سر این هست که اذا آیا به شرط اضافه می‌شود یا اضافه نمی‌شود؟ این یک بحث هست که گفتند اگر اذا به شرط اضافه بشود نتیجه‌اش این می‌شود که اذا متعلق به جزا می‌شود و عامل نصب اذا جزا می‌شود، این یک بحث است، بحث اضافۀ اذا به شرط یا اضافۀ سایر ادوات به شرط، البته آن هم فقط در اذا مطرح است، اضافه، در سایر ادوات شرط هم اصلا مطرح نیست. ولی یک بحث دیگر این هست که آیا با آمدن ادات شرط، شرط و جزا تأویل به مصدر می‌روند یعنی محصل معنایش تأویل به مصدر هست؟ طبق مسلک مناطقه شرط و جزا هر دو تأویل به مصدر می‌روند، طبق مسلکی که تفتازانی به ادبا نسبت می‌دهد جزا تبدیل به مصدر نمی‌شود، ولی شرط تبدیل به مصدر می‌شود، خب تصریحش هم می‌کند، می‌گوید که مثلا عبارت ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود، مفادش این هست النهار موجود علی فرض طلوع الشمس یا وقت طلوع الشمس، حالا چه مفادش را فرض و تقدیر بگیریم چه مفادش را وقت بگیریم. که عرض کردیم این تفاوت به اسمی بودن و حرفی بودن ادوات و اینها که ادات اسمی ظرفیه باشد یا غیر اسمیه باشد به اینها وابسته به آن بحث‌هاست. بنابراین در این که شرط نسبت متضمن نسبت تامه نیست بحثی نیست، بحث در این هست که جزا هم متضمن نسبت تامه هست یا نیست، حالا در مورد شرط اقتران واضح هم هست من تعجب می‌کنم اینها چجوری این بحث را فهمیدند، چجوری بحث را درک کردند که اینجوری بحث‌ها را دنبال می‌کنند. مرحوم شهید صدر این دو تا احتمال را که مطرح می‌کنند بعد در صدد اثبات احتمال ثانی هم برمی‌آیند و می‌گویند که احتمال ثانی چیز هست، یکی این که اوّلا جملۀ شرط مدلول تصدیقی دارد و این چیزی هست که خود محقق اصفهانی هم این مطلب را قبول دارد، چون ایشان می‌گوید مدخول ادات واقع هست، واقع فرض و تقدیر و مقصودش این است که، عبارت ایشان این هست:

«انَ‏ جملة الشرط لها مدلول تصديقي و هذا شي‏ء اعترف به نفس المحقق الأصفهاني (قده) أيضاً، فانه يقول بأنَّ الأداة تفيد انَّ مدخولها واقع موقع الفرض و التقدير، و مقصوده (قده) انها تكشف عن ثبوت الفرض و التقدير في ذهن المتكلم و ليس مقصوده انها تدل على مفهوم الفرض بنحو الدلالة التصورية.»

این که جملۀ شرط مدلول تصدیقی داشته باشد واضح است که اشتباه است و محقق هم همچین چیزی را نمی‌گوید، این که اداة تفید ان مدخولها واقع موقع الفرض و التقدیر، یعنی به جای کلمۀ فرض و تقدیر است، دقیقا همان دلالت تصوری هم هست. عبارتی که عرض کردم این عبارت محقق اصفهانی قبل از آن در عبارت تفتازانی هم هست، تفتازانی هم تصریح می‌کنند، می‌گوید که مفاد این جمله این هست که النهار موجود علی فرض طلوع الشمس، علی فرض مفرد است دیگر، دلالت تصوریه دارد دیگر. آن دلالت تصدیقیه‌ای که شما هم تصویر می‌کنید می‌گویید دال بر این هست که یک فرض و تقدیری در ذهن متکلم است، تصدیقی که اینجا مورد نظر هست تصدیق خارجی است، نه تصدیق ذهنی، یعنی ما وقتی می‌خواهیم بگوییم که نسبت تامه، نسبت تامه ظرف اتحادش خارج است نه ذهن، ایشان چجوری این بحث تصویر کرده اصلا برایم هضم شدنی نیست، مجرد این که یک فرض و تقدیری در ذهن متکلم هست این که نمی‌خواهد بگوید من این را فرض کرده‌ام، اخبار از فرض که نمی‌دهد، تازه اخبار از فرض هم بدهد اینجا یک مرتبۀ اخبار از فرض این هست که آن فرضی که در ذهن هست را ما به یک نگاه ثانوی به آن نگاه می‌کنیم آن هم باز اشاره به خارج است، یک موقعی من اخبار از خارج می‌خواهم بدهم، می‌خواهم بگویم که زید آمد، آن به تعبیر دیگر اینجور بگویم جاء زید که شما می‌گویید نسبت تامه دارد، این نسبت تامه‌اش به چه اعتباری هست؟ به اعتبار این که زید در خارج آمده است، این زیدی که در خارج آمده است، یعنی این نسبت تامه‌اش این است بعد شما می‌گویید با آمدن ان این نسبت تامه بر جا می‌ماند، باز هم شما می‌خواهید بگویید زید آمد؟ می‌گویید چون در عالم ذهن یک فرض و تقدیری وجود دارد و این دال بر آن فرض و تقدیر ذهنی هست، فرض و تقدیر ذهنی که غیر از آن است نسبت تامه‌ای هست که قبلا در جمله بود، آن نسبت تامه غیر از این هست، دو تا چیز مختلف است، چجوری اینها را تصویر کردند من اصلا برایم هضم نشده و عجیب این است که آقای هاشمی هم این بحث‌ها را، ایشان در یک فضای دیگر رفته حالا استدلالاتی می‌کند من نمی‌خواهم وارد آن استدلالات بشوم برای اثبات مسلک محقق اصفهانی و مسلکی که تفتازانی به ادبا نسبت می‌دهد. آن چیزی که به نظر من کاملا روشن است که مسلک مناطقه صحیح هست و هیچ وجهی برای آن چیزی که تفتازانی به ادبا نسبت می‌دهد ندارد، عرض کردم آن چیزی که وجدانا ما می‌فهمیم آن این هست که جملۀ شرطیه جزاء، شرط در جای خودش قرار دارد نه تغییر کرده، اگر آن ذهنیتی که تفتازانی به ادبا نسبت می‌دهد باشد معنایش این است که شرط در جایگاه خودش قرار نگرفته، یک فضله‌ای هست که بر متعلقش مقدم شده، ما وجدانا اینجوری نمی‌فهمیم. البته یک نکته‌ای را توجه بفرمایید، آن نکته این است که ما خیلی وقت‌ها آن بحثی را که دیروز مطرح کردم در مورد این که مناط دلالت جمله بر مفهوم جملۀ شرطیه بر مفهوم این هست که متکلم در مقام بیان شرط باشد یا در مقام بیان موارد جزاء باشد یا در مقام صرف ملازمۀ بین شرط و جزا باشد این نکته گاهی اوقات مفاد تکیه‌هایی هست که متکلم در کلام می‌کند، فشار کلام، این که متکلم در کجا فشار بیاورد، فرض کنید شما یک موقعی می‌گویید ان جاء زید فاکرمه یا ان جاء زید فاکرمه، یعنی اگر زید آمد اکرامش کن، کار دیگر باهاش نکن و کتکش نزن امثال اینها، گاهی اوقات هم نه هیچگونه فشاری در کلام نیست. این بحث‌هایی که ما می‌خواهیم بکنیم بحث‌ها مربوط به آن فشارهایی که در کلام ایجاد می‌شود و مفاد کلام را تغییر می‌دهد آنها نیست. همینجوری بخواهیم کلمات را در نظر بگیریم شرط در جای خودش قرار گرفته، جزا در جای خودش قرار گرفته و این دقیقا متناسب با این هست که یک چیزی شبیه مبتدا و خبر باشد، عرض کردم مجیء زیدٍ یلازم اکرامی، مجیء زید یلازم لاکرامی، یک همچین مفهومی ما درک می کنیم، یعنی مفهومی که شرط آغاز کلام هست، جزا ادامۀ کلام هست، نه شرط تتمۀ کلام بعدی هست که از جای خودش مقدم شده و جلو آمده، اصلا این فهم عرفی این شکلی نیست و این است که به نظرم بحث خیلی بحث نیازی نیست که بیشتر از این بحث‌ها را شک بدهیم.

**شاگرد:** مواردی که مثل مقدم و تالی بر مقدم نفی می‌شود مثلا می‌گوید اگر خورشید طلوع می‌کرد روز می‌شد، اما خورشید طلوع نکرد، آنجا که نفی می‌کند نفی تصور می‌کند یا نفی آن تصدیق شرط را می‌کند؟ اگر خورشید طلوع می‌کرد روز می‌شد، قیاس استثناء، اما خورشید طلوع نکرده یعنی نفی آن شرط را می‌کند، شرط تصور است؟

**استاد:** نه تصورش را نفی می‌کند، حالا این را توضیح می‌دهم. یک نکته‌ای در کلام آقای هاشمی در این بحث‌هایشان وارد شده، آقای هاشمی یک عبارتی دارد من این عبارت را بخوانم، ایشان یک جایی این تعبیر ار دارد، می‌گوید بل مدعی المشهور، این مشهور یعنی اهل منطق، نظر منطقی‌ها:

«بل‏ مدعى‏ المشهور سوف‏ يواجه‏ مشكلة كيفية الربط بين نسبتين تامتين فانَّ النسبة إذا لم تكن ناقصة بل تامة فلا تتحمل ربطاً و انما تتحمل التقدير و الفرض أو التصديق فانه لو أُريد من الربط»

ایشان می‌گوید که مدعای مشهور مشکلی دارد آن این است که ما بین دو تا نسبت تامه که نمی‌توانیم ربط برقرار کنیم ولی نسبت تامه تقدیر و فرض یا تصدیق را به دنبال دارد

«فانه لو أُريد من الربط الربط الناقص أي النسبة الناقصة فهذه النسبة تحليلية و أطرافها لا بدَّ و أَنْ تكون مفاهيم إفرادية لا نسب تامة حقيقية، بل النسب الناقصة خلف مقصود المشهور إذ المفروض انَّ نسبة الجزاء إلى الشرط نسبة تامة يصح السكوت عليها و لو أُريد من الربط النسبة التامة فنحن لا نتعقل نسبة تامة بين نسبتين إلّا الفرض و التقدير، أي تكون إحداهما تحديداً لوعاء صدق الأخرى إذ لا يعقل التصادق بين نسبتين لأنهما متعددتان ذاتاً و خارجاً و انما التصادق بين مفهومين يتحدان و يتصادقان خارجاً في وجود واحد و لهذا كانت النسبة التامة وعائها و موطنها الحقيقي الذهن لا الخارج.»

ایشان کأنّ نسبت تامه بودن شرط و جزاء را می‌گوید هنوز هم این نسبت تامه وجود دارد ولی این نسبت تامه‌ای که شرط نسبت تامه دارد، جزاء نسبت تامه دارد، اینها را نمی‌شود به همدیگر ربط داد ولی این نسبت تامه می‌تواند یکی از اینها وعاء صدق دیگری باشد، اوّلا عرض کردم حالا صرفنظر از این که اینها بر خلاف ذهنیت‌هایی هست که شرط همیشه نسبتش ناقصه هست، شرط نسبت تامه معنا ندارد، آن را بگذاریم کنار، این اصلا یعنی چی که نسبت تامه ربط نمی‌پذیرد ولی نسبت تامه شرط، یعنی وعاء صدق می‌پذیرد، ببینید ما در مورد نسبت تامه، نسبت تامه این نیست که بعد از تحقق تغییر بکند، وعاء صدق یعنی کأنّ ایشان می‌گوید یک نسبت تامه هست بعد از این که نسبت تامه شکل گرفت یا تحقق پیدا کرد این وعاء صدق برایش بیان می‌کنیم، این غلط است، از اوّل نسبت تامه می‌تواند به گونه‌های مختلف تمامیتش تحقق پیدا کند، یک موقعی آن نسبت تامه به نحو مطلق هست، آن اسناد ما اسناد مطلق هست، یک موقعی اسناد ما اسناد مقیده هست، این که اوّل یک اسنادی داشته باشیم بعد این اسنادی را که تحقق پیدا کرد بعد برایش وعاء صدق درست کنیم، وعاء صدق با نفس نسبت همزمان هستند، هم رتبه هستند، نه این که اوّل یک نسبتی ما ذکر می‌کنیم بعد برایش تازه وعاء صدق می‌خواهیم، این شکلی نیست که. اسناد ما دو جور هست، گاهی اوقات اسناد ما اثباتی هست، گاهی اوقات اسناد ما نفی‌ای هست. اسناد نفی‌ای نه این که اوّل یک اسناد تام ایجاد کنیم، یک تصدیقی را محقق کنیم بعد این تصدیق را نفی کنیم. نه از اوّل تصدیق‌های ما دو جور است، تصدیق ایجابی و تصدیق سلبی. یعنی آن ادات نفی با جمله مجموعا نسبت تامه را شکل می‌دهند. ادات نفی بر نسبت تامه وارد نمی‌شود، اصلا نسبت تامه وقتی شکل گرفت تمام شده هیچی دیگر بعد از این، چون عرض کردیم نسبت تامه از سنخ وجود است، از سنخ یک فعل نفسانی هست، این فعل نفسانی وقتی تحقق پیدا کرد، تحقق پیدا کرد، البته بقاءً ممکن است تغییر کند اگر شیءای باشد که قابلیت استمرار داشته باشد، آن یک بحث دیگر است، ولی این که آن نسبت بخواهد تقدیر بگیرد، وعاء صدق پیدا کند، شرط پیدا کند، اینها هیچکدامشان درست نیست، بعد از تحقق نسبت مطلب تمام شده است، بحث سر این است که همۀ اینها قبل از تحقق نسبت، یعنی همزمان با تحقق نسبت هست، بنابراین سؤالی که ما ادات نفی بر نسبت تامه وارد می‌شود یا بر نسبت ناقصه غلط است، ادات نفی و آن هیئت جمله مجموعا یک نسبت تامۀ سلبیه ایجاد می‌کنند، نسبت تامۀ سلبیه در عرض نسبت تامۀ ایجابیه هست، نه این که اوّل نسبت تامۀ ایجابیه ایجاد بشود ادات نفی سرش بیاید، نه، و منهنا یظهر این که اصل اشکالی که در این بحث‌ها ما از اوّل بحث را از اینجا شروع کردیم که آیا به هر حال می‌توانیم تقیید کنیم، بحث سر اینجا بود که مرحوم شیخ انصاری در واجب مشروط فرموده بودند چون هیئت معنای حرفی هست معنای حرفی تقییدپذیر نیست، مرحوم نایینی فرموده بودند چون هیئت معنای آلی هست، معنای آلی تقییدپذیر نیست. محصل عرض ما این هست که هیئت بعد از تحقق تقییدپذیر نیست ولی ادات شرط سبب می‌شود که هیئت به شکل خاصی شکل بگیرد، یعنی آن نسبت تامه که اسناد هست، اسناد مقید باشد نه اسناد مطلق باشد و این یک چیزی است که معقول است ما این را کاملا درک می‌کنیم. حالا یک نکته‌ای را من اینجا ضمیمه بکنم، ببینید نسبت که ما می‌خواهیم شکل بدهیم متکلم وقتی می‌خواهد در عالم ذهن، حالا متکلم را بگذارید کنار قبل از مرحلۀ متکلم متفکر، کسی که می‌خواهد یک فکری را بکند در ذهنش یک مفهومی می‌خواهد شکل بدهد، این تفکر فعل اختیاری متفکر است، متفکر وقتی می‌خواهد این فعل اختیاری را محقق کند که اسناد تام یا اسناد ناقص در قبل از محقق کردن این فعل به آن فعل توجه دارد، این می‌خواهد در عالم ذهن خودش یک اسناد تام یا یک اسناد ناقص محقق کند، در رتبۀ قبل از ایجاد کردن آن اسناد تام حالا چه اسناد تام خبریه باشد، چه اسناد تام انشائیه باشد، اسناد تام خبریه‌اش هم چه ایجابی باشد چه سلبی باشد، اسناد تام ایجابی یا سلبی‌اش هم چه اسناد مطلقه باشد چه مقیده باشد هر چی می‌خواهد باشد این فعل نفسانی را قبلا متکلم بهش التفات دارد، همچنان که در افعال خارجی که از من می‌خواهد سر بزند من اوّل نسبت به آن فعل تصوری ایجاد می‌کنم و آن تصورات منشأ می‌شود که آن مراحلی که مرحوم آخوند در کفایه دارد تصور الموضوع، شوق اکید، اراده فلان همۀ این مراحل در افعال ذهنی هم وجود دارد، بنابراین من قبل از این که آن فعل نفسانی را بخواهم محقق کنم نسبت به این فعل نفسانی تصور دارم، یک موقعی من می‌خواهم اسناد، البته این مرحلۀ تصوری که داریم در این مرحلۀ تصور به نحو مفهوم اسمی ملاحظه می‌شوند نسبت، من یک فعلی از افعال را می‌خواهم انجام بدهم، این فعل را باید تصور کنم، در این مرحله اسم است دیگر فعل و اصلا چیز نیست، از مقولۀ فعل نفسانی نیست، قبل از فعل نفسانی آن فعل نفسانی در ذهن انسان اخطار پیدا می‌کند و من می‌خواهم آن فعل را محقق، فعل اختیاری است فعل اختیاری مسبوق به تصور فعل هست، خب آن چیزی که می‌خواهم تصور کنم یک موقعی اسناد ناقص را تصور می‌کنم، یک موقعی اسناد تام را تصور می‌کنم، در این مرحله دیگر اصلا آلیت مطرح نیست، آلیتی هم که اگر باشد در حین استعمال است، حالا این که مرحلۀ قبل از استعمال را من دارم عنوان می‌کنم، می‌خواهم بگویم آن فعل نفسانی که از متکلم قبل از تکلمش سر می‌زند تصوری که آن دارد، آن تصدیقی که می‌خواهد ایجاد کند آن تصدیق مسبوق به یک تصور این تصدیق است، تصور این فعل نفسانی اسناد است، من فعل نفسانی اسناد را اوّل تصور می‌کنم بعد آن را ایجاد می‌کنم، این فعل نفسانی که من تصور می‌کنم این فعل نفسانی گاهی اوقات یک اسناد مطلقه است، مطلق است، گاهی اسناد مقید است، این تعبیری که مرحوم آخوند تعبیر می‌کنند در باب انشاء، یک تعبیری مرحوم آخوند دارند در همین بحث در جواب مرحوم شیخ که اگر ما باور هم کنیم، اگر هم که علی تقدیر ایشان می‌گوید که انشاء چون جزئی هست نمی‌تواند مقید شود آن اشکالی را که مرحوم شیخ مطرح می‌کند، مرحوم آخوند می‌گویند که ما اوّل مقید می‌کنیم بعد انشاء می‌کنیم، این مطلب کاملا درست است، انشاء از مقولۀ اسناد نفسی است، یک سنخ اسناد ذهنی است، این اسناد ذهنی مسبوق به یک تصوری هست در آن تصوری که ما می‌خواهیم بکنیم گاهی اوقات وجوب مطلق را تصور می‌کنیم، گاهی اوقات وجوب مقید را تصور می‌کنیم، بعد انشاء وجوب مطلق را تصور می‌کنیم، این مرحله مرحلۀ تصور است، انشاء وجوب مطلق را تصور می‌کنیم، انشاء وجوب مقید را تصور می‌کنیم، بعد این را که تصور کردیم انشاء را محقق می‌کنیم. معنای انشاء وجوب مطلق و انشاء وجوب مقید این هست که آن تصوری که نسبت به این انشاء تعلق گرفته که آن تصور دیگر اسمی است، آن تصور حرفی نیست، آن تصور دیگر آلی نیست، آن تصور من یک موقعی تصور می‌کنم انشاء وجوب مطلق را، یک موقعی تصور می‌کنم انشاء وجوب مقید را، و این هم کاملا این تصورش معقول است، اینجا نه آلیت، این مرحله وجود دارد، هیچ اصلا آلیت و امثال اینها وجود ندارد آن تصویری که مرحوم نایینی تصویر می‌کند، آلیت اگر باشد که ما آلیت را هم قبول نکردیم، ما گفتیم آلیت درست نیست، اسناد اصلا آلی نیست، اسناد یک فعل نفسانی، آلی یعنی چی؟ این مدلش مدل آلی که ما تصویر می‌کردیم اینجا، حالا صرفنظر از آن که آلیت معنا دارد یا معنا ندارد آلیت در مرحلۀ تحقق آن فعل نفسانی هست و فعل نفسانی اسناد مسبوق بتصور الاسناد هست به دلیل اینکه فعل اختیاری است، فعل اختیاری مسبوق به تصور فعل است، و در مرحلۀ تصور فعل ما اخطار آن تصور را داریم به نحو مفهوم اسمی و بنابراین به نظر می‌رسد اصلا اینجا مشکلی نیست، این مشکل خیلی مشکل جدی آنچنانی نیست و آن کلام مرحوم آخوند هم کاملا درست است، آقای صدر اینها خیلی اینها کلام‌های مرحوم آخوند را سبک گرفتند و امثال اینها، در حالی که کلام کاملا درست است و این تصویراتی که مرحوم آقای صدر اعلی الله مقامه در اینجاها دارند ما اصلا نمی‌توانیم باهاش موافقت کنیم. به نظرم همین مقدار در مورد بحث نسبت تامه و نسبت ناقصه کافی باشد، ما ان شاء الله بعد از ایام فاطمیه ان شاء الله دوستان اگر تبلیغ می‌روند و توسلی دارند ما را هم فراموش نمی‌کنند و اگر در مجالس حضرت زهرا شرکت می‌کنند ما را هم در ثوابش شریک کنند ان شاء الله ما وارد بحث تفاوت بین خبر و انشاء می‌شویم، یعنی در واقع تحقیق حقیقت انشاء وارد آن بحث می‌شویم و کم کم من نمی‌خواهم بحث‌های جزئیات دنبال کنیم، بحث حقیقت خبر و انشاء را تمام بکنیم یک جزئیاتی را از این بحث‌ها تمام می‌کنیم می‌رویم به اوامر، وضع را خیلی به نظرم بیشتر از این نیازی نیست که، چون عرض کردم از اوّل من بنا داشتم از اوامر شروع کنم ولی احساس کردم که یک سری بحث‌های مقدماتی را حتما ما باید دنبال کنیم بدون آن بحث‌های مقدماتی تناسب، حالا نگاه می‌کنم ببینم این در کفایه بعد از این بحث خبر و انشاء بحث‌های لازم، حالا گفتم می‌رویم اوامر هنوز من این وسط‌ها را ندیدم نگاه می‌کنم اگر بحث‌های قابل توجهی در کفایه باشد که لازم باشد بحث کنیم آنها را بحث خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد